

از طریق عامل سوومی با پروفسور ارتباط برقرار کردیم. از واکنش او بلافاصله متوجه شدیم که چیزی برای گفتن وجود دارد. او موافقت کرد برای ملاقاتی در لندن به سرعت خود را برساند، البته به حساب ما. برای سنجش قابلیت این مرد بنی زاوی را به لندن فرستادم - سرهنگ ذخیره، شخص اطلاعاتی قدیمی که آشنایی‌ام با او همان‌طور که گفتم در واحد هوش انسانی آغاز شد و در کردستان و پایگاه‌های دیگری در طول خدمت در ارتش اسرائیل ادامه یافت. بین ما روابط دوستانه تنگاتنگی ایجاد شد و خوشحال شدم که بعد از فراغت از خدمت در ارتش اسرائیلا موافقت کرد در چند پست ارشد به شرکت «ILDC»^[۱] بپیوندد. از حس ششم رشد یافته او در این موضوعات کمک گرفتم، حسی که طی ده‌ها سال کار اطلاعاتی ماهرانه و با کیفیت به دست آمده بود. به نهادهای

«امید و شکست» خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی – امینتی یعقوب نیم‌رودی برای اسرائیل –۳۵

امینتی درباره ارتباطی که با پروفسور برقرار شد گزارش دادیم و اجازه ادامه راه را از آنها گرفتم.

این بار هم تقبل کردم که یک میلیون دلار از جیب خودم در ازای اطلاعات واقعی که سرنوشت و موقعیت هریک از سربازان ما را روشن کند، پرداخت کنم. در مرحله اول ده هزار دلار برای تأمین هزینه‌های پروفسور اختصاص دادم. این پول زیادی بود اما خواستم به او بفهمانم که پول مسئله‌ای نخواهد بود و اینکه اگر با ما همکاری فعالی داشته باشد و برای ما اطلاعات باکیفیتی بیاورد، او سخاوتمندانه راضی نگه داشته خواهد شد. پروفسور درباره وضعیت مالی‌اش خیلی صحبت کرد، مخارج سنگینش برای مهمانان V.I.P سووری و فرزندان‌شان را مفصل شرح داد و به سه‌طور صریح گفت که همکاری با ما را به عنوان «کار جانی» قبول خواهد کرد. او با اشاره گفت که هزینه صورت گرفته به خاطر سفرهای مکرر به سوریه و لزوم تأمین متابعش با هدایا به عنوان بخشی از اقدامات دلجووانه و جمع‌آوری اطلاعات به ده‌ها هزار دلار می‌رسد. پروفسور را خاطرجمع کردیم: «نگران پول نباش، در ازای اطلاعات با دست بکشنده پول می‌پردازیم. فقط هر آنچه را که ما می‌خواهیم برایمان بیاور و پول مشکلی ایجاد نمی‌کند.»

او حتی ایده مبتکرانه‌ای داشت: به ما پیشنهاد داد یک صندوق کمک هزینه تحصیلی دخترانه با تأمین سرمایه به صد یا صد پنجاه هزار دلاری به ریاست او ایجاد کنیم، اما در عمل این پول‌ها به «تأمین» منابع بالقوه مراتب بالای حکومتی سوریه اختصاص خواهند یافت. به او توضیح دادیم که در این موضوع

توصیه به بزرگداشت دههٔ اوّل محرم

آیت‌الله حق‌شناس در بزرگداشت دههٔ اوّل محرم می‌فرمود: «اداش جون! مبدا در دههٔ اوّل محرم به فکر تفریح و رفتن به جاهای خوش و آب و هوا باش! حسین، عزیزالله است. اگر بروید با شما خوش نخواهد گذشت. خوش گذشتن موقت هم اگر باشد، وبال گردناتن می‌شود.» همچنین می‌فرمود: «در دههٔ اوّل محرم باید تجمّلات را رها کنی. به این فکر نباش که مثلاً مسجالحه امروز من کره و مرتّا باشد. باید فکر شما این باشد که در مجالس عزاداری ابا عبدالله الحسین شرکت کنید».^۱

استاد حق‌شناس بر همدلی با اهل بیت در ایّام وفیات و سوگواری‌ها خصوصاً در عزای سیّد الشهدا و شرکت در مراسم عزاداری و یا مطالعه مقتل در آن روز تأکید داشتند و گویند در پارهای مشاهدات معنوی خود بر این موضوع سفارش شده بودند. از مرحوم حاتّری نیز نقل می‌کردند: «در دههٔ محرم، مشارکت در عزاداری، خود یک کار اصلی است و من شخصاً هر بار خواستم در این ایّام به جای عزاداری، درس و بحث داشته باشم، موفق نشدم».^۲

آیت‌الله حق‌شناس روز اوّل ماه محرم، پیش از اقامهٔ نماز عصر، در محراب می‌ایستاد و مراقبات دههٔ محرم را بخصوص از روی کتاب المراقبات مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی یادآوری می‌نمود. بعد، خودش روضه می‌خواند و گریه می‌کرد.^۳

بیشتر از دو روزه پشت سر هم ننشین!

آیت‌الله حق‌شناس سفارش می‌کرد که: «هرگاه در مجالس روضه حاضر می‌شوی، بیشتر از دو جلسهٔ روضه پشت سر هم ننشین، کدورت می‌آورد.» زمانی‌هم که با خود ایشان به مجلس روضه می‌رفتم، هرجیم، همسر کار را می‌کرد و بیشتر از دو روزه نمی‌نشست.^۴

حضور در مجالس عزاداری ساده و بی‌آلایش
آیت‌الله حق‌شناس در مورد عزاداری در دههٔ اوّل محرم سفارش می‌کرد که در این دهه، به هسر اندازه که مقدوراتان است ولو جزئی، در مجالس عزای شرکت کنید. روزی خودشان هم به این صورت بود که همان صبح اوّلین روز دهه، می‌فرمود: «اداش علی! بیا برویم روضه.» آن زمان، آقایان: حجازی، کافی و فلسفی هر کدام در بخشی از بازار منبر می‌رفتند و مجالس شلوغی می‌داشتند. به حاج آقا پیشنهاد می‌کردم که مثلاً برویم بازار، مجلس فلاتی که شلوغ است؛ اما ایشان می‌فرمود: «نه، برویم جایی که خلوت باشد؛ جایی که در آن آذادامی نباشد و همه برای خدا بنشینند» برای همین، معمولاً به یکی از این کاروان‌سراهای داخل

چند مشکل امنیتی وجود دارد که به سرعت قابل حل نیست.

یونسا باومل و بنی زاوی او را در هتلی در لندن ملاقات کردند و پیشنهادات ما را به تفصیل برای او شرح دادند، این که؛ در مرحله اول ما تمام هزینه‌های او را پوشش خواهیم داد و در ادامه اگر موفق شود اطلاعات جدیدی درباره سرنوشت مفقودین اسرائیلی بیآورد مبلغ زیادی به او پرداخت خواهیم کرد. پروفسور مثل مشتری ساده‌ای ظاهر

۱۹ ژوئن ۱۹۹۲ ملاقات چشمگیر و مؤثری در هتل «شرایتون» صورت گرفت که در محوطه هواپیمایی «هیترو» در لندن است. پروفسور با تبسمی گشاده به بنی زاوی و یونا باومل خوشامد گفت. او به یونا نزدیک شد، به طور نمایشی دست بر پشت او گذاشت و به وی گفت: «آقای باومل، خبر حیرت آوری برای شما دارم – پسر تان زنده است.»

♦

برداشت نکرده بودم؛ اما بد نیست، هنوز هیچ اتفاقی نیفتاده است. در هر صورت، من هم مثل شما نگران مفقودین و اسرا هستم زیرا این موضوع بشردوستانه درجه یکی است و هر اطلاعاتی که به من برسد-اگر برسد-بدون هیچ پولی به شما منتقل خواهم کرد.»

ملاقات از نظر ما خوب تمام نشد. یک نشست کاری برگزار و رایزنی کردیم که چگونه مواع را با پروفسور هموار و راهکاری عملی پیدا کنیم که از سوی او پذیرفته شود

۱۹ ژوئن ۱۹۹۲ ملاقات چشمگیر و مؤثری در هتل «شرایتون» صورت گرفت که در محوطه هواپیمایی «هیترو» در لندن است. پروفسور با تبسمی گشاده به بنی زاوی و یونا باومل خوشامد گفت. او به یونا نزدیک شد، به طور نمایشی دست بر پشت او گذاشت و به وی گفت: «آقای باومل، خبر حیرت آوری برای شما دارم – پسر تان زنده است.»

♦

خبر حیرت‌آور پروفسور برای یونا باومل



نشد. او به ما فهماند که مطمئن بود پول خوبی خواهد گرفت و پس از آن که نظلمان را برایش توضیح دادیم، آن را بی‌احترامی تلقی کرد. به گفته او، سه‌وتفاهمی به نظر رسید زیرا ما به او فهمانیدیم که در ازای تلاشش پول دریافت خواهد کرد. در جلسه به ما گفت: «تمایلی به پول شما ندارم؛ این طوری قبلاً از حرف‌هایتان

راحت‌تر بشکند. همین‌طور هم بود. در ابتدای امر به او گفتیم که مبلغ اولیه بیست هزار دلار برای شروع کارش در اختیار او قرار می‌گیرد و سپس در حضورش برنامه جدید را توضیح دادیم: از آنجا که او قرار است در تیم مذاکره سوریه به مذاکرات صلح با اسرائیل حضور داشته باشد، مایلیم که نمایندگان اسرائیلی در زمان جلسات با او تماس بگیرند، زیرا این عمل به فعالیت او درمورد کار ما شکل کاملاً رسمی می‌دهد و او را نزد اشخاص و عوامل مختلف در سوریه محبوب خواهد کرد.

چشمان پروفسور درخشیدند. با اشتیاق گفت: «این ایده عالی است» و شروع به تدوین دستورالعمل‌های عملی برای کوچک‌ترین جزئیات با ما کرد. به هر ترتیب بحران از بین رفت و پروفسور برای ما شروع به کار کرد. امید تازه‌ای متولد شد. برای آخرین ملاقات، زاوی برای پروفسور پاکتی فرستاد که در آن بیست هزار دلار نقد قرار داشت.

ژوئن ۱۹۹۲ پروفسور از ایالات متحده با زاوی و باومل تماس گرفت و گفت که خبرهای مهمی دارد تا برای آنها تعریف کند. او در مسیرش به سوریه بود و می‌خواست آنها را در راه لندن ملاقات کند. هر دو شتاب کردند تا اخبار را به من اطلاع دهند. وقتی این حرف‌ها را شنیدم لرزشی وجودم را فراگرفت. آیا ما بالاخره درشرف کشف بزرگی هستیم که ارزشش را می‌کردیم؟

۱۹ ژوئن ۱۹۹۲ ملاقات چشمگیر و مؤثری در هتل «شرایتون» صورت گرفت که در محوطه هواپیمایی «هیترو» در لندن است. پروفسور با تبسمی گشاده به بنی زاوی و یونا باومل خوشامد گفت. او به یونا نزدیک شد، به طور نمایشی دست بر پشت او گذاشت و به وی گفت: «آقای باومل، خبر حیرت‌آوری برای شما دارم – پسر تان زنده است.»

این خبر قطعی بود و پروفسور ادامه داد: «مفقودین زنده هستند و توسط یک سازمان لبنانی - شیعی نگهداری می‌شوند که تحت کنترل سووری‌ها در لبنان است. وضعیت جسمی آنها خوب است و از آنها به طور شایستای نگهداری می‌شود.»

ایسن خبر یک بمب بود. باومل و زاوی مقابل او حیران ایستادند. باومل حرفی نمی‌زد. می‌توانستی تپش ضریان قلب همه را بشنوی. توصیف احساساتی که آنها را در برگرفت سخت است. آنها به سختی حرف زدند، واقعاً لرزیدند و عرق کردند. زاوی اولین کسی بود که به خودش مسلط شد. پرسید: «بار هم جزئیات دیگری داری تا آنچه را که الان گفتی اثبات کند؟»

پروفسور پاسخ داد: «ندرم. این اطلاعات را از طریق فرستاده‌ام به دست آوردم و به نظر من این اطلاعات نود و پنج درصد قطعیت دارد و برای اینکه بدانم صد درصد است، قصد دارم به سوریه سفر و آن را قطعی کنم. بعد از آن، ممکن خواهد بود با احتیاط و هوشیارانه به جریان آزادی آنها پرداخته شود.»

پانوشت:

۱- شرکت توسعه زمین اسرائیل

پاورقی

Research@kayhan.ir

مونتی وودهاوس که در آن زمان با دو نوییل همکاری می‌کرد، «من کاملاً آگاه بودم که کنگره آزادی فرهنگی برخی مقالات را حذف یا سانسور می‌کند، اما هرگز از وجود دستورالعمل‌های رسمی دقیق و از پیش نوشته شده برای این کار مطلع نبودم.» وودهاوس به خاطر نمی‌آورد که آیا مقاله لزلی فیدلر درباره روزنبرگ‌ها قبل از انتشار، توسط اعضای جامعه اطلاعاتی (ایالات متحده) بررسی شده بود یا خیر، اما به نظر محتمل می‌رسد چنین مداخله/ اظهارنظر بحث برانگیزی در حوزه‌ای که برای دولت

جنگ سرد فرهنگی: سازمان سیا در عرصه فرهنگ و هنر – ۱۷۵

آزادی فرهنگی زیر تیغ حذف و سانسور!

آمریکا اهمیت حیاتی داشت، توجه سازمان سیا را جلب کرده باشد.

مقاله‌ای که برادن به آن اشاره کرد در ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۴ روی میز جوسلسون قرار گرفت، که توسط اسپندر از لندن برای او ارسال شده بود. این مقاله نوشته «میلی‌هان» یکی از نویسندگان عضو و غریب نیویورکر و متخصصی بی‌چون و چرا در امور چین بود. (او در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ در هنگ‌کنگ زندگی کرده بود و زمانی که جوزف استالین در سال ۱۹۴۱ در آنجا با او ملاقات کرد، اصرار داشت او را به مرکز فروش

مقاله هرگز منتشر نگردید و دلایل حذف آن، از دید خوانندگان و نویسندگان مجله «اینکانتِر» پنهان نگه‌داشته‌شد. این مورد اومواردی از این دست است، بعد‌ها به این اتهام که «در این مجله حقیقتی که برای اتحاد جماهیر شوروی ناخوشایند است، منتشر می‌شود؛ و آن حقیقتی که برای ایالات متحده ناخوشایند است، تعدیل می‌شود» اعتبار بخشید.

تریاک ببرد. پس از حمله ژاپنی‌ها در سال ۱۹۴۲، هر دو در یک اردوگاه در هنگ‌کنگ زندانی شدند.) جوسلسون بلافاصله در پاسخ إليه اسپندرا نوشت که مقاله را «کاملاً تکان‌دهنده» یافته و افزود:

«این مقاله مطمئناً هیچ دوست تازه‌ای برای ما در انگلستان نمی‌سازد. من آن را برای نیکلاس آناپاکاف، فرانسوا ابوندی] می‌فرستم و پیش از آنکه این نامه به دستت برسد، با تو می‌ایروینگ [کریستول] تماس خواهم گرفت.»

دو روز بعد، ناپاکوف به کریستول و اسپندر نوشت: «پیش از آنکه به مسئله

مقاله خانم امیلی‌هان بپردازم، اجازه



که شما باید سعی کنید از خانم هان بخواید مقاله‌اش را بازنویسی کند، به گونه‌ای که منجر به تغییر کامل لحن آن شده و توهمین‌امیزترین بخش‌هایش حذف شوند. علاوه‌بر خانم هان، شما مقاله‌ای دیگر نیز تهیه کنید که دیدگاه آمریکا را در مورد مسئله چین، اما در سطحی بالا و محترمانه و به شکلی دقیق و موجز بیان کند. اگر این کار امکان‌پذیر نباشد، با فکر می‌کنیم مقاله خانم هان باید به کلی کنار گذاشته شود و این موضوع حیاتی در تاریخ دیگری دوباره مطرح گردد، آن‌گاه که افرادی مسئول‌تر از خانم هان، نماینده دیدگاه آمریکا باشند.» از آنجا که این هشدار کارگر نیفتاد، در نوزدهم اوت، معاون تازه منصوب کنگره، «وارن منشل»، که مأمور سازمان سیا بود، با فهرست بلندبالایی از اصلاحات پیشنهادی برای مقاله قدم پیش گذاشت. او نوشت:

«همه ما در این‌جا توافق داریم که انتشار مقاله کاری غیرعقلانه خواهد بود. اما اگر تعهدات شما برگشت‌ناپذیر است و مقاله حتماً باید منتشر شود، در آن صورت، به عنوان حداقل شرط انتشار آن، بخش‌های پایانی آن باید تغییر کنند.» در ادامه، فهرستی جامع از بخش‌های مورد بحث، همراه با یادداشت‌های مفصّلی به دست «منشل» ارائه شد. اما با این حال، او مجدداً به سردبیران اصرار کرد که تجدیدنظر کرده او از انتشار یادداشت خودداری نمایند؛ و به آنان هشدار داد که «هان ممکن است واقعاً کار دستانم بدهد او ضربه بزرگی بر پیکره ما وارد کند».

مقاله هرگز منتشر نگردید و دلایل حذف آن، از دید خوانندگان و نویسندگان مجله «نیکانتِر» پنهان نگه‌داشته‌شد. این مورد او مواردی از این دست است، بعد‌ها به این اتهام که «در این مجله حقیقتی که برای اتحاد جماهیر شوروی ناخوشایند است، منتشر می‌شود؛ و آن حقیقتی که برای ایالات متحده ناخوشایند است، تعدیل می‌شود» اعتبار بخشید. پانوشت:

۱- به نقل از مونتی وودهاوس

ایشان در موقعیّت‌های مختلف نیز به مقام آن حضرت توجّه می‌داد.

به عنوان نمونه، وقتی نوّه ایشان دربارهٔ نام‌گذاری مرکز فروش کمپوتری که تازه راه انداخته بود، از ایشان مشورت خواست، حاج آقا فرمود: «اسمش را ۱۴۰۱ بگذار.»

نوّه ایشان می‌گفت: من ابتدا مانده بودم که منظور حاج آقا از این نام‌گذاری چیست و فکر می‌کردم که شاید سال ۱۴۰۱ قرار است اتفاقی بیفتد. برای همین، در ملاقات بعدی از خودشان سوّال کردم و ایشان فرمود: «این عدد، معادل نام حضرت علی اصغر(ع) بر اساس حروف ابجد است.»^{۱۹}

زمانی در بسّارهٔ فردی دو دل بودم و از این که بخوام به او اعتماد کنم، نگران بودم. وقتی نگرانی خود را با آیت‌الله حق‌شناس در میان گذاشتم، سفارش کرد که برای رفع تحیّر، سه شب متوالی، قبل از خواب، با حالت انابه به حضرت علی اصغر توجّه و توسّل خالصانه‌ای پیدا کنم.

فرمود: «اگر چنین کنی، شب دوم یا سوم، حقیقت مطلب، در خواب برای تو آشکار می‌شود.» یادم هست که بعد از اجرای این توصیه، همان شب اوّل، مطلب برایم روشن شد.^{۲۰}

- به نقل از حبّات‌الاسلام غلامحسن بخشی.
- به نقل از حبّات‌الاسلام سیّد عبّاس قائم‌قامی.
- به نقل از حبّات‌الاسلام غلامحسن بخشی.
- به نقل از آقای رضا مطلبی کاشانی.
- به نقل از آقای علی قره‌گوزلو.
- به نقل از دکتر جواد حمّدی.
- به نقل از آقای سیّد رضا مایونی.
- به نقل از آقای ماشالله عابدی.
- به نقل از آقای سمید حنّادیان.
- حبّات‌الاسلام غلامحسن بخشی می‌گوید: در دیوان حافظ به جای «صحبت»، «دولت» است؛ ولی آیت‌الله حق‌شناس گاهی شعرها را به صلاح‌دید خود تغییر می‌داد. البته شاید نیت‌های هم باشد که در آن، همان «صحبت» آمده باشد.
- دیوان حافظ: غزل ۱۸.
- الأنالی، طوسی: ص ۳۴۹ ح ۷۲۱.
- به نقل از حبّات‌الاسلام غلامحسن بخشی.
- به نقل از آقای رضا مطلبی کاشانی و حبّات‌الاسلام غلامحسن بخشی در ترمینال سلوک: ص ۲۷. در این باره، ر. ک: ص ۳۷۰ (شفای بیمار).
- به نقل از حبّات‌الاسلام محمّدهلی جوادان.
- «هرگز اوراقی‌ببند که از تشنگی چگونه برافروخته شده است» این جمله منسوب به امام حسین علیه‌السلام خطاب به دشمن است، هنگامی که کودک شیرخوارش را جلوی لشکر دشمن بر دست گرفته بود.
- به نقل از آقای رضا مطلبی کاشانی.
- به نقل از آقای حسین واحدی.
- به نقل از آقای سیّد رضا مایونی.
- به نقل از آقای مرتضی اخوان.

آنجا برای من روضهٔ حضرت علی اصغر(ع) خواند. مدّتی نگذشته‌بود که همان آقایانی که دنبال کار گذرنامه گرفتن بودند، خودشان آمدند و گفتند: گذرنامهٔ شما هم صادر شده است! ظاهراً به دلیل تشابه اسمی، مرا با فرد خلافکاری در شهر دیگر اشتباه گرفته بودند؛ اما وقتی تحقیق کردیم و متوجهٔ این اشتباه شده بودند، گذرنامه‌ام را صادر کردند و من نیز موفق شدم با جمع آن دوستان، عازم عتبات شوم.»^{۱۹}

آیت‌الله حق‌شناس به روضهٔ حضرت علی اصغر(ع) توجّه بسیار خاصّی داشت و موقع گرفتاری‌ها و توسّلات، اغلب به ایشان متوسّل می‌شد. چه در آیام محرم و چه در غیر آن، هر وقت نام مبارک حضرت علی اصغر به میان می‌آمد، متقلب می‌شد.